

شعوبیه

بقلم آقای همائی

۲

عصیبت عرب بر ضد موالی

عرب در نتیجه سیادت بی که از برکت اسلام نصیب وی شد بی اندازه بخود مغرور گردید. غرور و خود بینی او بجائی رسید که جنس عرب را ذاتاً از همه ملل عالم بفضلیت ممتاز و منحصر دانست و جز خود برای هیچکس اعتباری قائل نبود، و با جنس غیر عرب با تمام قوی مخالف و دشمن شد. سیادت و سروری بی سابقه را که در سایه اسلام بدست آمده بود حق حقیقی جنس عرب شمرد. سرمستی غرورش بمرتبه ای کشید که میگفت نژاد عرب اصلاً برای آفائی و فرمانروائی و نژاد های دیگر عالم برای نوکری و خدمتگزاری عرب خلق شده اند.

حکومت بنی امیه که اساسش بر بزرگ داشتن جانب عرب و تحقیر ملل دیگر نهاده شده بود، حس این عصیبت را در عرب تحریک کرد تا او را بعالیترین درجه عجب و خود پسنندی رسانید در آن عصر « موالی » را بی اندازه خوار و حقیر میشمردند، و دانشمند ترین مردم اگر از طبقه موالی بود در نظر عرب از بهائم و چارپایان پست تر بشمار میرفت.

کتاب تاریخ و ادب مملو از حکایات و اشعار و داستانهای عصیبت عرب بر ضد موالی است و اگر همه وقایع تاریخی و اشعار و داستانهای راجع باین قسمت را جمع کنند کتاب بزرگی خواهد شد، و اینجا بیاد آوری چند فقره شواهد ادبی و تاریخی اکتفا می کنیم:

۱ - جریر شاعر معروف وارد بر قومی از « بنی العنبر » گردید، و او را مهمان نداشتند ناچار هر چه لازم داشت پول داد و بخرید، و در مراجعت این ابیات بگفت:

یا مالک بن طریف ان بیعکم
قالوا نبيعک یبعاً فقات لهم

یعنی موالی را با بد خرید و فروش کرد نه آذوقه مهمانرا!! - موالی را شنیدن این ابیات تحقیر آمیز بسیار بد آمد ولی گوینده اشعار بدی در باره آن طبقه را عیبی نمی شمرد. ۲

۲ - صاحب آغانی ۲ مینویسد که یکی از موالی دختری از عرب « بنی سلیم » بزنی بگرفت - محمد بن بشیر خارجی بر نشست و بمدینه رفت و شکایت نزد والی مدینه یعنی « ابراهیم بن هشام بن اسماعیل » برد. ابراهیم کس فرستاد و میان زن و شوهر را جدائی انداخت و امر کرد تا دو بست تاز بانه ببرد زدند و بفضیحت موی سروریش و ابروی او را تراشیدند.

۱ - جریر بن عطیه از فحول شمرای اموی است - و مهاجرت او با فرزدق در کتب ادب مشهور است. در سال ۴۲ هجری در یمامه تولد یافت و در سال ۱۱۰ بمرد.

۲ - کامل میرد ج ۱ : ۲۷۳

۳ - آغانی ج ۱۴ : ۱۰۰

و محمد بن بشیر در این باب گفت:

ولم تثر الحكومه من بعيد
وفي سلب الحواجب والحدود
فهل يجد الموالى من مزيد
من اصهار العبيد الى العبيد؟

قضيت بسنة وحكمت عدلا
وفي الماتين للمولى كمال
اذا كافاتهم بينات كبرى
فاى الحق انصف للموالى

۳: حجاج ۱ که یکی از حکام مقتدر عرب بود سیاست ضد موالی را بی اندازه تعقیب میکرد و بانواع گوناگون در تحقیر آنها و تعظیم جانب عرب مبالغه داشت و تبدیل دواوین از فارسی و رومی به عربی؟ یکی از آثار همین سیاست بود. از جمله کارهای او این بود که امر کرد تاروی دست مردم نبطی داغ و نشانه‌ای گذاردند برای اینکه همه کس بدین علامت آنها را بخواری و بندگی بشناسد و نیز آنها را از واسط براند و عامل خود در بصره امر کرد تا نبطی‌ها را بیرون کند. عامل فرمان وی را کار بست و بدو نوشت که همه را باستثناء آنان که اهل سواد و قاریان قرآن و فقها بودند از بصره بیرون کرد. حجاج بدو نوشت که نزد طبیب رو تا عرق نبطی تو را بجوید و آن رگ را قطع

۱ - ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی از حکمرانان جبار عرب بود. اساس دولت بنی امیه را بعالیترین درجه استحکام و استواری رسانید. عبدالملک بن مروان و دو پسرش ولید و سلیمان را خدمتها کرد. از مملکت شام تا سرحد چین در تحت حکومت وی بوده در سال ۴۱ هجری متولد شد و در سن ۹۰ در شهر واسط وفات یافت.

۲ - حجاج امر کرد که دواوین مالی را از رومی و فارسی و غیره به عربی نقل کردند و نام کسی که دواوین عراق را از بهاوی به عربی نقل نمود مطابق نقل ابن الندیم در کتاب الفهرست و بعضی مآخذ دیگر « صالح بن عبدالرحمن سیستانی » از مردم ایران بود که نزد حجاج منصب دبیری داشت و بتفصیلی که در کتاب مزبور نقل شده است وی عهده دار نقل دواوین عراق از بهاوی به عربی گشت و چون این کار را انجام داد بعضی از ایرانیان او را نفرین کردند که « قطع الله اصلک من الدنيا كما قطعت اصل الفارسیه »، و در کتاب عقد الفرید (ج ۳) متصدی این عمل را بنام دیگر می نویسد. در جلد دوم کتاب « تاریخ ادبیات ایران » تالیف نگارنده بتفصیل نقل اقوال در این موضوع شده است، و نکته ای که پس از طبع کتاب بدان برخورده و اینجا گوشزد خوانندگان عظام می کنیم این است که: بنظر ما تحریفی در بعضی کلمات عبارت ابن الندیم شده که ممکن است خوانندگان محترم را بزحمت تردید بیندازد، و محض توضیح یک قسمت از عبارت او را مطابق طبع جدید مصر (ص ۳۳۸) نقل کرده و حدس خود را در تصحیح می نویسم: « فزما الحجاج علی ذلك و قلده صالحاً ینقال له مردانشاه بن زاد انقروخ کیف تصنع بدهویه و ششویه قال اکتب

عشراً و نصف عشر» - تبدیل «دهویه» بعشر یعنی ده یک $\frac{1}{10}$ واضح است و اما تبدیل «ششویه» بنصف عشر مناسب نیست، و بعضی تصور کرده اند که در عبارت سقطی باشد، و آنچه بنظر احتمالی ما میرسد آنست که اصلاً «بیستویه» بوده و به «ششویه» تحریف شده است و بنابراین وجه تبدیل

بیستویه بنصف عشر یعنی $\frac{1}{20}$ واضح است، و غالباً در محاسبات دیوانی تعبیر ده یک و ده نیم یعنی عشر و نصف عشر متداول است، و از این قبیل تحریفات در خصوص کلمات و تعبیرات فارسی در کتب عربی فراوان است. (مترجم)

کن و مقصود حجاج از این تعبیر آن بود که بهیچوجه حمایت از مردم نبطی مکن هر چند اهل هنر و دانش باشند! شاعری درحق یکی از موالی میگوید:

لو كان حياً له الحجاج ماسلمت
صحيحة يده من وسم حجاج

و اشاره میکند بهمان رسمی که حجاج درباره موالی معمول کرده بود.

و نیز از جمله کارهای حجاج این بود که جز عنصر عرب را در کوفه بمنصب امامت و قضاء و امور مهمه دیگر نمی گماشت، و از این جهت منتها بر گردن سعید بن جبیر می گذاشت که از موالی بود و یک چند در کوفه منصب قضاء داشت، و چون او را بگرفت با وی بهمین معانی مجاجه کرد.

۴: راغب اصفهانی در کتاب محاضرات الادباء (ج ۱) مینویسد که عرب را تا زمان دولت بنی عباس نسبت به موالی چنین رسم بود که چون از بازار چیزی خریده بر میگشت و در بین راه یکی از موالی مصادف می شد هر باری که داشت بدوش او می گذاشت و وی بدون چون و چرا حامی میکرد. هر گاه یکی از موالی را بر مر کبی سوار میدید و قصد میکرد که پیاده شود بدون لا و نعم اطاعت عرب می نمود. هر دختری را که از موالی می خواست بدون اجازه جدو پدرش بعقد ازدواج در می آورد.

۵: کسی که پدرش عرب ولی مادرش جز از نژاد عرب بود «هجین» می خواندند، و (هجنه) را بالاترین عیب حسبی و نسبی میدانستند، و زنان غیر عرب را «اماء» یعنی کنیزگان می گفتند.

خالد بن عبدالله قسری که مادرش از اهالی روم بود اتفاقاً در زمان بنی امیه والی عراق گشت، و بنی امیه در این باب ملامت ها شنیدند و شعرا در حق خالد هجوها ساختند و در افواه مردم منتشر ساختند.

اگر عربی را برادری هجین بود او را بعقیده خود وارث پدر نمی شمرد و از اینکه (سوار) قاضی بری کانت که برادر هجین هم مانند وارث میرد عرب درخشم شد و دشنام داد و گفت «انك قليل الخالات بالدهناء»

جاحظ می نویسد که بعیند کلانی که مرد فقیر و تهی دستی بود گفتم میل داری که هجین باشی و هزار جریب مالک تو باشد؟ گفت هرگز این پستی را نمی خواهم، گفتم امیر المؤمنین هجین و کنیززاده است. گفت خدا رسوا کند کسی را که اطاعت این خلیفه کند.

۱ - محاضرات الادباء ج ۱ ص ۲۱۸

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴: ۱۳۳

۳ - سعید بن جبیر بهمراهی ابن اشعث بر حجاج خروج نکرد، و حجاج او را دستگیر نمود و وی را کافر نعمت خواند و بدو گفت که من ترا متصدی قضاء کوفه کردم در صورتی که جز عنصر عرب این استحقاق را نداشت، و مردم کوفه نیز این امر دلتنگ شدند و از در اعتراض در آمدند، معذک ترا نگهداری کردم. با اینهمه چرا کفر نعمت کردی و با مخالفان من همراه شدی؟

۴ - الهجنة من الكلام ما يعيبك والهجين العربي ابن الامة لانه معيب (لسان العرب) -

۵ - عيون الاخبار ج ۲ ص ۶۱ و گویند «ليس بالدهناء امه» و انما كان فيها الحرائر (کامل

میرد) - والدنها موضع ببلاد تمیم یمد و يقصر (صحاح اللغه)

ریاشی میگوید:

ان اولاد السرزاری کتر و ابار بئنا ر ب ادخلنی بلاداً لا آری فیها هجینا

حقیقت اسلام مخالف عصیت عرب بود

تحقیر موالی و عصیت عرب بر عجم یکی از نتایج مستقیم حکومت بنی امیه بود که حکومت عربی خالص داشتند و موالی را حتی الامکان بهیچ کار مهمی نمیگماشتند. در تعیین حاکم و عامل و قاضی و امثال آنها نخست تحقیق در نژاد میکردند تا حکام و عمال آنها عموماً عرب خالص باشند. بنی امیه با تمام قوی فکر ضد موالی را در روح عرب تأیید مینمودند.

سخت گیری بنی امیه بر موالی مخصوصاً ایرانیان بالمآل نتیجه خوبی برای عرب نداشت و توان گفت که نفع ایرانیان تمام شد ولی انصافاً در عهد بنی امیه و آل مروان ایرانیان بسیار سخت و ناگوار گذشت

آیا رفتار بنی امیه و آل مروان و تعصب عرب بر ضد نژادهای دیگر موافق شرع اسلام و حقیقت دین بود یا نه؟ جواب این سؤال را صریح قرآن و احادیث صحیح و عمل خلفاء راشدین واضح میکنند و کاملاً روشن میسازد که رفتار عرب در عهد اموی درست مخالف حقیقت اسلام بود. معروف است که عمر بن عبدالعزیز (مدت خلافت ۹۹-۱۰۱) چون فی الجمله روح دیانت داشت کمتر رویه تعصب عربی را تعقیب میکرد.

قرآن مجید صریحاً همه مؤمنین را از هر ماتی و هر طبقه ای برادر شerd و گفت: «انما المؤمنون اخوة» - ولی عربها خود را سید جلیل و سایر ملل را بنده حقیر میشمردند - برادر صلیبی خود را که از مادر با آنها جدا یعنی هجین بود از ازارت پدر بی نصیب میدانستند و با خود برابر نمی شمردند چه رسد باینکه مسلمان بیگانه را برادر خویش بدانند.

پیغمبر صلوات الله علیه فرمود «لا فضل لعربی علی عجمی الا بالتقوی» - ولی عرب اموی میگفت کسی که خون خالص عربی در رگ و ریشه تن او باشد محض برای سروری و پیشوائی و فرمانروائی خلق شده و سایر ملل عموماً برای حمالی و کناسی و خدمتگزاری و انجام کارهای پست آفریده شده اند. در دماغ عرب این پندار جا گرفته بود که ذاتاً از نژادهای دیگر آدمیزاد ممتاز است! عمر رضی الله عنه گفت «لوکان سالم مولی حذیفة حیا لولیته» ولی بنی امیه و عرب استخدام موالی را هم برای خود تنگ و عار می شمردند و از رفت و آمد با آنها اجتناب می ورزیدند و مراده با موالی را دلیل رذالت و پستی میدانستند. سرورانی که از تبار بزرگواران بودند و در نظر حقارت و خواری مینگریستند. اما اینکه می بینیم در اواخر عهد آل مروان بعضی خلفا و زمامداران مانند (یزید بن الولید) و (مروان بن محمد) و (ابراهیم بن الولید) با وجود هجینه بریاست رسیدند برای آیین بود که روزگار قوت و قدرت موالی شروع میشد و آثار ضعف حکومت عربی و اقتدار ایرانیان کم کم پدیدار می گشت.

بالجمله تعلیمات اسلامی همه مبنی بر برادری و برابری میان ملل عالم بود ولی عرب تنها خود را میخواست و ابداً بدین و قانون اعتنائی نداشت!
علی بن ابیطالب علیه السلام که از بزرگترین تربیت یافتگان تعلیمات اسلامی بود هیچگاه عرب را بعجم فضیلت نمیداد و سران قبائل و اشراف و امرای عرب را با حقیرترین گدای مسلمان

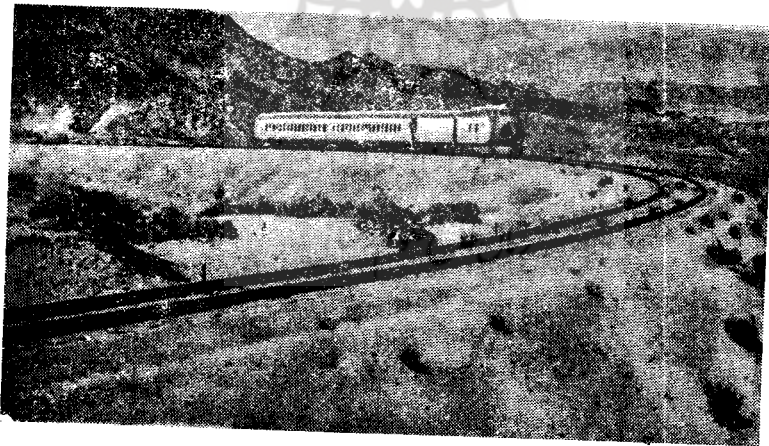
غیر عرب بیک چشم نگاه میکرد، و این رفتار خود یکی از علل عمده آن شد که عربها دست از حمایت امیرالمؤمنین برداشته بمعایه و امثال وی که مطابق دلخواهشان رفتار میکردند و گردیدند. مدائنی روایت میکند که جمعی از اصحاب علی علیه السلام نزد وی رفته از وی خواستند که مانند معاویه رفتار کند یعنی در تقسیم اموال جانب اشراف عرب و قریش را بر موالی و عجم ترجیح دهد. علی از قبول این عمل امتناع کرد و فرمود «تا مروتنی ان اطلب النصر بالجور» مقصودش این بود که تفضیل عرب بر عجم ظلم است و ستم، و من هرگز فیروزی را بستمکاری نمیخواهم. تا آنگاه که هنوز روح دیانت دستخوش اغراض سیاسی عرب واقع نشده بود همه مسلمانان از هر ملت و طایفه ای با یکدیگر بمساوات و حریت نظر میکردند و جز بعلم و تقوی فضیلتی برای هیچکس قائل نبودند و در امامت و پیشوائی فرقی میان عرب و عجم نمی گذاشتند همانطور که بزرگان تابعین عرب را از قبیل (زهری) و (مسروق بن اجدع) و (شریح) و (سعید ابن مسیب) و (قتاده) و امثال آنها پیشوا و مقتدای خود در احکام دین می شمردند و بعزت و احترام با آنان رفتار میکردند - بزرگان تابعین عجم و موالی را نیز از قبیل (حسن بصری) و (محمد بن سیرین) و (سعید بن جبیر) و (عطاء بن یسار) و (ربیعۃ الرای) و (ابن جریر) و امثال آنان امام و پیشوای خویش شمرده محترم و بزرگوار میدانستند و از آنها اخذ مسائل میکردند بلکه بعضی از موالی در نظر مسلمانان حقیقی محترم تر از ائمه عرب بودند. آتش خانمانسوز تعصب عربی در زمان بنی امیه و آل مروان بالا گرفت و در این زمان هم اشخاصی که بحقیقت دین آشنا بودند با رفتار عرب مخالف بودند ولی متأسفانه روز بروز از عدله اینگونه مردم کاسته میشد تا اینکه کارها یکسره بدست جهال عرب افتاد.

حسن بصری آشکارا با بنی امیه مخالفت میکرد و روش آنها را سخت انتقاد مینمود و میگفت آرزو دارم که زمین دهان باز کند و آنان را فرو برد تا جهان از لوث وجود آنها پاک شود، و همچنین از اعمال (یزید بن مهلب) انتقاد میکرد، وی و بنی امیه و اصحاب آنها را علناً کافر و گمراه میخواند و هیچکس جرأت تعرض وی را نداشت. روزی یزید با جمعی از اتباع و بستگان خود بحسن بصری گذر کردند، یکی از اتباع اوخواست حسن را بقتل برساند یزید جلو گیری کرد و گفت بخدا سوگند اگر او را بکشی تمام مردم بر ما می شورند و پیروان ما از ما برمی گردند. حجاج هزاران تن از عرب کشته بود، ولی چون سعید بن جبیر را که از علمای موالی بود بکشت بی اندازه طرف نفرت مردم واقع شد و کشتن این یکنفر در اظهار تنفر و انضجار مردم بیش از قتل هزارها مردم دیگر بود، مقصود مردم مسلمان است و گرنه عربها چندان با دین و دانش سروکاری نداشتند!

خلاصه: دین اسلام و صریح قرآن و اخبار و رفتار مسلمانان حقیقی با تعصبات جاهلانه عرب مخالف بود، و مذهب حنیف اسلام هرگز تحقیر موالی و تعظیم نژاد عرب را جایز نمی شمرد و تا وقتی که اکثریت با متدینین واقعی بود تمام ملل در تحت لوای دین مساوی بودند و تفاضل میان مردم فقط بدانش و دینداری بود. ولی در زمان بنی امیه از مذهب مسلمان حقیقی کاسته شد و زمام کارها بدست عنصر عربی افتاد و تعصبات جاهلانه بکلی قوانین و احکام دین را یکسو نهاد. اینها همه از

آثار کفر و ضلالت بود که در نهاد بنی امیه و اتباع آنها وجود داشت . حاشا که اسلام رفتار های ظالمانه عرب را تصویب و تجویز کرده باشد! مصداق « الاعراب اشد کفراً و نفاقاً » رفتار های نا پسند پادشاهان و حکام اموی و نبروان آنها بود ، و بهمین نکته رفع تحیر ما در بعضی وقایع تاریخی میشود . چه با وجود سخت گیریهای امویان نسبت بموالی و نهایت ذلت و خواری که ملل غیر عرب در آن عهد داشتند باز هر گنجینه تاریخ و ادب گاهی ببعض روایات بر میخوریم که دلیل بر احترام موالی است . مثلاً تشییع جنازه حسن بصری با آنهمه عزت و احترام و نفرت مردم از حجاج برای قتل سعید بن جبیر و امثال این وقایع با رفتار عمومی عرب در آن زمان متناقض بنظر میرسد و خواننده را در بادی نظر فی الجملة متحیر میسازد . ولی با در نظر گرفتن مطالب فوق حل این اشکال آسان است زیرا در همان عصر تاریخ باز هم جمعی مسلمان حقیقی وجود داشتند که مانند غالب مسلمانان صدر اسلام تنها توجه آنها بعلم و دین بود و کسی را محترم میشمردند که عالم و متدین باشد و کرد متعصب عربی نمیگردیدند ولی عده آنها اندک بود و اکثریت را طبقه ای داشتند که در عقیده و عمل مخالف دینداران حقیقی بودند . بالجمله حکام و فرمانروایان عهد اموی و سیاستمداران و اشراف قبائل عرب و بادیه نشینان و امثال آنها عموماً عصبیت عربی داشتند و موالی را تحقیر میکردند ولی این تعصبات در میان مسلمانان حقیقی که متأسفانه شماره آنها بغایت اندک و در مقابل متعصبان در حکم صفر بود چندان راه نداشت .

اختراع ترن جدید در امریکا



اخیراً در امریکا ترنی ساخته اند که از حیث شکل کاملترین ترنهایست . کارخانه و واگونهاى آن متعجباً بتمامی از آلومینیوم است و وزن آن مانند يك واگون معمولی است . جلوی این ترن مدور است و در اطراف آن هیچ نا همواری مشاهده نمیشود و فواصل بین اطرافها را نیز بکلی ازمیان برده اند . يك موتور ازین سیستم که دارای قوه ۶۰۰ اسب بخار باشد میتواند ۱۵۰ نفر را در هر ساعت ۱۸۰ کیلومتر (۳۰ فرسنگ) راه ببرد . سرعت و زیبایی این ترن اتومبیل و حتی قطارها را از رونق خواهد انداخت .